

نگاه هالیدی به جامعه، دولت و توسعه در خاورمیانه: با تمرکز بر ایران، اسرائیل و جزیره العرب

چکیده

فرد هالیدی و تشخیص او در باب موانع توسعه در کشورهای خاورمیانه، مساله اصلی مقاله حاضر است. هالیدی به عنوان استاد مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن پس از واریسی تاریخ و مراحل توسعه در غرب و خاورمیانه، بدین جمع بندی رسیده است که چهار عامل مداخلات امپریالیستی پیوند امریکا - حکومت های مرتجع، ساختارهای اجتماعی قبیله ای و سنت های بدوی، تداوم شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری و بالاخره سرکوبگری و عدم توجه به کرامت انسانی، سبب شده اند کشورهای خاورمیانه نتوانند توسعه متوازی را در پیش بگیرند. هالیدی به عنوان محقق که داده های فراوانی در مورد تاریخ آمریکا و روابط غرب با کشورهای خاورمیانه دارد و دانش ارزشمندی در باب جامعه شناسی تاریخی ملل خاورمیانه اندوخته است، مراحل توسعه در کشورهای متعدد را یکسان نمی بیند و کاوش در مورد ملزومات خاص توسعه نزد کشورهای گوناگون، امتیاز مضاعف پژوهش های او در باب لوازم و دقایق توسعه یافتگی در شرق و غرب است.

واژگان کلیدی: جامعه شناسی تاریخی، توسعه، امپریالیسم، اسلام سیاسی، ساختار قبیله ای، سنت های بدوی

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی و محقق در زمینه وضعیت توسعه در خاورمیانه

فصلنامه مطالعات منطقه ای آمریکاناسی - اسرائیل شناسی، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره چهارم و اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۸۷ - ۱۱۲.

فرد هالیدی، پژوهشگر و نویسنده انگلیسی و استاد پیشین مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن، یکی از برجسته‌ترین متخصصان مطالعات خاورمیانه در تمام طول تاریخ این نحلّه از دانش سیاسی محسوب می‌شود. هرچند دامنه تحقیقات هالیدی طیف متنوعی از حوزه‌هایی نظیر روابط ابرقدرت‌ها، موضوعات مربوط به توسعه، نظریه‌های روابط بین‌الملل و غیره را شامل می‌شود، اما آنچه بیش از همه باعث شهرت وی شد، مطالعات او درباره منطقه خاورمیانه بود. وقتی صحبت از خاورمیانه می‌کنیم، شاید تصور شود این اصطلاح ناظر به حوزه جغرافیایی است که در آن کشورهای قرار دارند که براساس همگونی و شباهت یک مجموعه منسجم را تشکیل می‌دهند؛ به‌طور مثال، کشورهایی که کمتر توسعه یافته‌اند و یا دین آنها اسلام است، صاحب درآمدهای نفتی هستند، قومیت و زبان عربی بر آنها حاکم است. اما در یک نگاه تحلیلی و عمیق‌تر مشخص می‌شود که تفاوت‌های اساسی میان این کشورها وجود دارد. چنان‌که در این منطقه کشورهایی با قدمت تاریخی و فرهنگی چندهزار ساله همچون ایران و مصر وجود دارند و از طرف دیگر، کشورهای تازه تاسیسی نظیر بحرین و امارات متحده عربی، که زمان زیادی از موجودیت آنها نمی‌گذرد. در خاورمیانه کشورهایی نظیر ترکیه قرار دارند که ساختار سیاسی آنها جمهوری لائیک است، از سوی دیگر، کشورهایی را می‌بینیم که جمهوری‌های موروثی دارند؛ از جمله عربستان سعودی و سایر کشورهایی که نظام سیاسی آنها و مکانیزم‌های تصمیم‌گیری در درونشان همچنان مبتنی بر شیخوخیت و سنت‌های قبیله‌ای است. در همین منطقه کشورهایی وجود دارند که به لحاظ شاخص‌های توسعه و سطح رفاه اجتماعی در مرتبه بسیار نازلی قرار دارند؛ نظیر افغانستان و از طرف دیگر، کشورهایی که با استفاده از عایدات نفتی درآمد سرانه بالا و امکانات رفاهی گسترده دارند و جدیدترین فناوری‌های روز دنیا را استفاده می‌کنند؛ نظیر شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس.

همچنین به لحاظ جنبش‌های فکری - سیاسی، همان دو کشوری که پیشینه تمدنی طولانی دارند (ایران و مصر) در دوران معاصر آبستن اندیشه‌های نوین و تحولات شگرفی بوده‌اند. نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی در ایران شاهدهی بر این مدعاست. مصر نیز در قرن بیستم

مهد پرورش انواع نهضت‌های فکری با گرایش اسلامی نظیر اخوان المسلمین و یا با گرایش‌های ملی‌گرایانه و سوسیالیستی بوده است و از سوی دیگر، کشورهایی نظیر عمان، اردن، قطر، یمن و ... در این منطقه هستند که با چنین مضامینی بیگانه‌اند.

در خاورمیانه غیر از اعراب قومیت‌هایی همچون کردها در چهار کشور ایران، ترکیه، سوریه و عراق وجود دارند و یا ترک‌ها و بلوچ‌ها و فارس‌ها. همین‌طور در کشورهای خاورمیانه غیر از اکثریت مسلمان، اقلیت‌های مسیحی، یهودی، زرتشتی و ... وجود دارند. ضمن اینکه خود مسلمین نیز شامل مذاهب و نحله‌های مختلفی می‌شوند و این جدا از پیوندهایی است که برخی تفاسیر اسلامی در نحله‌های مختلف با پاره‌ای مولفه‌های مدرنیته برقرار کرده‌اند و چنددستگی‌ها و تنوعات را شدت بخشیده‌اند.

توجه به این تمایزات موضوعی است که بسیاری از خاورمیانه‌شناسان غربی از آن غفلت ورزیده‌اند، اما هالیدی با اذعان به این مساله از کل‌نگری و ارایه تعلیمات گسترده در حوزه مطالعات خاورمیانه اجتناب ورزید. چنان‌که حمید احمدی بیان می‌کند: «در مقابل تصورات برخی از محققان همچون برنارد لوئیس که کشورهای حوزه خاورمیانه را مجموعه‌ای کم و بیش یکدست فرض می‌کردند و به همین دلیل پژوهش‌های خود را بر حوزه‌های تاریخی و فرهنگی، دینی و تمدنی خاورمیانه و دادن روایت‌های کلان از منطقه و جهان اسلام متمرکز می‌کردند، هالیدی دست به پژوهش‌های دقیق و موردی درباره کشورهای خاورمیانه زد.»^۱ هالیدی برخلاف تحلیلگرانی که متأثر از شرق‌شناسی رویکردی مشحون از بدبینی به کشورهای خاورمیانه دارند، سعی کرد با مطالعه تاریخ و فرهنگ و ساختارهای اجتماعی آنها به درک عمیق‌تری از این کشورها نایل آید. تسلط هالیدی بر دوازده زبان مرسوم در دنیا و از جمله زبان‌های رایج کشورهای خاورمیانه نظیر فارسی و عربی، به او موقعیتی استثنایی جهت مطالعه دقیق متون منتشر شده در این کشورها و آشنایی با زیرساخت‌های فرهنگی و روان‌شناسی اجتماعی آنها بخشید. حجم گسترده مطالعات هالیدی او را با پیچیدگی‌ها و شکاف‌های منطقه خاورمیانه کاملاً آشنا ساخت. او به این ارزیابی رسید که خاورمیانه می‌تواند دامنه تئوری‌های روابط بین‌الملل را گسترش دهد.^۲ آنچه این نوشته درصدد بررسی آن است، تحلیل دیدگاه‌های هالیدی درباره دولت، ساختارهای

اجتماعی، سیاست و توسعه در خاورمیانه است. اما با توجه به تنوع کشورهای این منطقه که شرح آن رفت و برای جلوگیری از وسعت بیش از حد دامنه پژوهش، تمرکز این پژوهش بر ایران، اسرائیل، افغانستان و جزیره العرب است؛ که البته مقصود از جزیره العرب، عربستان سعودی، یمن شمالی - جنوبی و عمان و چند امارت نشین حاشیه شرقی و غربی آن می باشد. هرچند عطف توجه در بین کشورهای جزیره العرب، به عربستان سعودی بوده است. دیدگاه‌های هالیدی در مورد ایران نیز به سه بخش تقسیم شده‌اند: سیاست داخلی دوران پهلوی، روابط خارجی ایران در دوران پهلوی و انقلاب اسلامی ایران.

الف) ایران

۱. دوران پهلوی:

هالیدی در تحلیل پیشینه تاریخی دولت در ایران به ساختار رانتی دولت ایران متأثر از درآمدهای نفتی اشاره می کند و اعمال قدرت مطلق توسط یک نفر که همانا شاه می باشد و توسعه ایران را تا حد قابل ملاحظه‌ای بر اثر پیوندهای بین المللی با اقتصاد سرمایه داری پیشرفته که از طریق فروش نفت و سرمایه گذاری خارجی در ایران شکل گرفته است، می داند و بدین ترتیب رویکرد انتقادی خویش را در بررسی مسایل ایران نشان می دهد.

او دولت پهلوی را محصول پنج بحران عمده که نظام سیاسی ایران در قرن بیستم از سرگذرانده است می داند، این بحران‌ها عبارتند از:

۱. بحران انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ که کوششی از جانب روشنفکران، تجار و بخشی از روحانیون برای اصلاح نظام سیاسی و محدود کردن قدرت پادشاه خودکامه در چارچوب قوانین موضوعه بود؛
۲. اشغال کشور از سوی نیروهای بیگانه در جریان جنگ جهانی اول که به دوره‌ای از بی ثباتی و هرج و مرج و اغتشاش در ایران انجامید و این وضعیت تا به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی با یک کودتای نظامی در سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۹ شمسی) با یاری انگلیسی‌ها ادامه یافت؛
۳. پایان حکومت رضاخان با مداخله نظامی قوای خارجی متفقین، که به بهانه مخالفت رضاشاه با ارسال کمک به روسیه از طریق خاک ایران در جریان جنگ جهانی دوم انجام گرفت و

موجب اشغال نظامی ایران شد، رضاشاه مجبور به استعفا گشته و به آفریقای جنوبی تبعید شد و پسرش محمدرشاه به سلطنت رسید؛

۴. بحران ملی شدن صنعت نفت و اختلافات شاه با مصدق که دورانی پر آشوب و ناآرام را به وجود آورد که در نهایت با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سود شاه خاتمه یافت؛ و
 ۵. اصلاحات ارضی اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی که پیامدهای پر دامنه‌ای به دنبال داشت و نقطه عطفی در تحول دولت ایران بود؛ این مقطع از سویی مبدأ تاریخ توسعه سرمایه‌داری در ایران است و از سوی دیگر، گروه‌های اجتماعی و احزاب سیاسی با علایق، منافع و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیکی متفاوت همچون مالکین، سران عشایر، علمای دینی از بین مخالفان سنتی و جبهه ملی، حزب توده، دانشجویان و معلمان را به سوی مخالفت با رژیم سوق داد.

هالیدی در تبیین علل دیکتاتوری در دوران پهلوی با توجه به دیدگاه‌های چپ‌گرایانه‌اش توجه خود را به رابطه ایران با امپریالیسم و رشد نیروهای طبقاتی معطوف کرد. اما باید توجه داشت که «او برخلاف سایر چپ‌گرایان غربی و شرقی دست‌اندرکار پژوهش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نظیر پل باران، پری آندرسون و سمیرامین کمتر از گزاره‌ها و نظریه‌های مسلط مارکسیستی رایج بهره می‌برد و تلاش داشت با ارایه داده‌های دقیق دیدگاه‌های چپ‌گرایانه و رادیکال خود را تقویت کند.»^۴

به همین دلیل هالیدی استفاده از نظریاتی همچون «شیوه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» را برای بررسی تاریخ ایران ناکارآمد می‌داند و معتقد است کل نظام اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی آسیایی بی‌پایه بوده و در مطالعه صورتبندی‌های اجتماعی در جهان سوم بیشتر از آنکه روشن‌گر باشد، گمراه‌کننده است.^۵

اگر چنین نظریات کلانی نظیر شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی در مطالعه صورتبندی‌های اجتماعی کشورهای جهان سوم و از جمله ایران ناکارآمد هستند، پس صورتبندی اجتماعی ایران را با کدام الگوی نظری می‌توان مورد مذاقه قرار داد؟

به اعتقاد هالیدی به دلیل اینکه امپریالیسم نتوانست ایران را مانند سایر کشورهای جهان سوم تحت انقیاد خود درآورد، توسعه نیروهای طبقاتی سرمایه‌داری به تاخیر افتاد و منجر به ابقای

ساخت ماقبل سرمایه‌داری شد. از طرف دیگر، وجود درآمدهای آسان نفتی که تماماً در اختیار دولت بود، به دولت این امکان را می‌داد که در فرایند کلی توسعه اقتصادی موضع مسلطی احراز و حفظ کند و این وزنه اقتصادی همراه با وزنه سیاسی-اجتماعی از پیش موجود سلطنت در کنار پشتوانه مداخله آمریکا به تحکیم دیکتاتوری در دوران پهلوی انجامید.

هالیدی همچون بسیاری از متفکران معتقد است بورژوازی مستقل در ایران دوره پهلوی شکل نگرفت، بلکه بورژوازی که در ایران دوره پهلوی رشد کرد شعبه‌ای از دولت بود. زیرا رشد اقتصادی ایران محصول توسعه تولیدات صنعتی خصوصی که منجر به ایجاد طبقه‌ای از مدیران ممتاز و زندگی سیاسی بازتر می‌شود نبود، بلکه ناشی از درآمدهای نفتی بود که به تقویت نظام دیکتاتوری کمک می‌کرد. بنابراین، نقش بورژوازی در سیاست در سایه باقی ماند و نتوانست خصلت دیکتاتوری حکومت را به چالش بکشد. هالیدی معتقد است در بین کشورهای خاورمیانه هیچ کشوری به اندازه ایران از جنگ جهانی دوم متأثر نشده است؛ چرا که به‌زعم وی اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و متعاقب آن مناقشه بین ایران و شوروی سابق بر سر آذربایجان نقش مؤثری چه در شکل‌گیری ساختار درونی دولت و چه در سیاست‌گذاری خارجی آن داشته‌اند.^۶

هالیدی در تحلیل ماهیت دولت پهلوی معتقد است که «این دولت سرمایه‌داری است؛ یعنی دولتی که شرایط بازتولید و بسط مالکیت و تولید سرمایه‌داری را تضمین می‌کند، سرمایه‌داری به معنای وسیع نظامی است که در آن عوامل تولید - زمین، اجناس، کار - در مالکیت خصوصی است و کالا به شمار می‌رود؛ یعنی در بازار قابل خرید و فروش است.»^۷

باید توجه داشته باشیم که این دولت در یک کشور سرمایه‌داری در حال توسعه قرار دارد. بدین معنا که دولت مایل است صورت‌بندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری را از بین برده و توسعه نیروهای مولد را در مسیر سرمایه‌داری تشویق کند. هالیدی انقلاب سفید ۱۹۶۲ میلادی شاه که به پاره‌ای اصلاحات انجامید را در همین چارچوب ارزیابی می‌کند و معتقد است که این برنامه فاقد هر نوع اصالت بوده، و تدابیر آن اقداماتی است که هر جریان توسعه سرمایه‌داری ناگزیر از انجام آنهاست و از سوی دیگر این «انقلاب» از هر گونه اصلاحی در مهم‌ترین وجه زندگی ایرانیان یعنی توزیع قدرت سیاسی و موقعیت خود سلطنت سرباز زد.^۸

دولت ایران در دوران پهلوی، چنان که ذکر شد، در نظر هالیدی دیکتاتوری بود و البته یک دولت سرمایه‌داری دیکتاتوری، دولتی بود که به‌ویژه پس از کودتای ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) پیوسته کنترل خود را بر جامعه و سیاست ایران فزونی بخشید. دولتی که اجازه هیچ نوع فعالیت سیاسی مستقلی را نمی‌داد و هر نوع نقد و مخالفتی را با برچسب‌هایی همچون «ارتجاع سرخ و سیاه» در نطفه خفه می‌کرد. هر نوع تشکل سیاسی تنها در صورتی می‌توانست ادامه حیات دهد که سرسپردگی مطلق به شاه داشته باشد. شاه در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۳ شمسی) حتی دو حزب فرمایشی را که خود ایجاد کرده بود (احزاب دولتی ملیون و ایران نوین) تا نمایشی از رقابت و مبارزه سیاسی را القاء کند، منحل کرد و به شیوه نظام‌های توتالیتر کمونیستی تاسیس حزب واحد جدیدی به نام حزب رستاخیز ملت ایران را اعلام کرد. از نظر هالیدی فکری که در پس تاسیس حزب رستاخیز قرار داشت، این بود که رژیم نیازمند وسیله‌ای مثبت برای جلب پشتیبانی مردم و به خصوص کارمندان دولت و اعضای سازمان‌های تحت پوشش مانند اتحادیه‌ها، به‌عنوان ابزار وفاداری علنی نسبت به آن بود. هالیدی همچنین به کنترل دولت بر همه حوزه‌های زندگی عمومی مردم اشاره می‌کند. سانسور مطبوعات و کتب مداخله دولت در اتحادیه‌های کارگری، فشار بر رهبران مذهبی، ایجاد محدودیت برای سران عشایر و سرکوب روشنفکران، از جمله اقدامات دولت پهلوی بودند.^۹

وی رکن اصلی دیکتاتوری در رژیم شاه را نیروهای مسلح می‌دانست؛ از جمله ارتش و ساواک. هالیدی دولت را برفراز طبقات اجتماعی می‌دانست؛ به این معنا که ساختار اجتماعی ایران به‌گونه‌ای شکل یافته که نقش محوری و کارکردی با دولت بوده است و سایر طبقات اجتماعی وابسته به دولت بوده‌اند.^{۱۰}

این موضوعی است که محققان دیگری نیز به آن اشاره کردند. چنان که محمدعلی همایون کاتوزیان براساس الگوی جامعه‌شناسی تاریخی، در مقایسه دولت در ایران و اروپا در سراسر طول تاریخ ایران و نه فقط دوره پهلوی، معتقد است که در اروپا دولت کمابیش وابسته و نماینده منافع طبقات اجتماعی بود و هرچه طبقه جایگاه بالاتری داشت دولت بیشتر به آن وابسته بود، برعکس در ایران طبقات به دولت وابسته بودند و هرچه طبقه اجتماعی جایگاه بلندتری داشت

وابستگی‌اش به دولت بیشتر بود. به عبارت دیگر طبقات اجتماعی صوری و تغییر یابنده بودند.^{۱۱} بنابراین دولت پهلوی اساساً هیچ‌یک از طبقات اجتماعی را نمایندگی نمی‌کرد تا بر این اساس از میزانی مشروعیت برخوردار باشد. اما طبیعی است که هیچ دولتی نمی‌تواند صرفاً بر سرکوب متکی باشد و همه دولت‌ها تلاش می‌کنند تا برای توجیه حکمرانی خود به ابزارهای توجیهی و مشروعیت‌بخش متوسل شوند. هالیدی معتقد است بخش وسیعی از این ابزارها در دوران پهلوی در شکل ایدئولوژی ملی‌گرایانه بروز و ظهور پیدا کرد. این ایدئولوژی در زمان رضاشاه با ایجاد یک «اسطوره ملی» تحقق پیدا کرد. در این اسطوره‌سازی تاریخ ایران به گونه‌ای مورد بازنویسی قرار گرفت که دوران باستانی پیش از اسلام ایران بزرگ‌نمایی و دوران پس از اسلام کوچک جلوه داده شد. هدف از این بزرگ‌نمایی تحکیم اقتدار نهاد سلطنت بود. در این دوران «از سلطنت‌طلبی و ملی‌گرایی به دقت برای تقویت یکدیگر استفاده می‌شود؛ چرا که مضمون همیشگی عبارت است از اینکه ایران تنها وقتی نیرومند است که پادشاهان نیرومند داشته باشد. هدف از جنبش دوهزاروپانصدمین سال سلطنت در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) تاکید بر همین نکته بود. در آغاز شکل‌گیری دولت پهلوی در دوران رضاشاه در چارچوب ایدئولوژی ملی‌گرایی رمانتیک و باستان‌گرا ارزش‌های سنتی و قومی ایران باستان ترویج شدند و مشکلات ایران و عقب‌ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی آن به گردن وحشیگری اعراب مسلمان انداخته شد. برگزاری کنگره بزرگداشت فردوسی، تلاشی برای ایجاد لباس متحدالشکل، تقویت زبان فارسی سره و غیره، از جمله مظاهر این ایدئولوژی ملی‌گرایانه بودند که سعی می‌شد همچون «پرده‌پنداری»^(۱) مانع مشاهده واقعیت دیکتاتوری حاکم شود. در نگاه هالیدی این فرایند متضمن نادیده گرفتن عنصر مهم هویت ایرانیان یعنی دین اسلام بود: «چیزی که به نحو شگفتی در ایدئولوژی رسمی غایب است، هرگونه تاکید قابل توجه بر اسلام است.»^{۱۲}

این روند در دوران محمدرضاشاه تا واپسین سال‌های حکومت پهلوی نیز ادامه یافت که

۱. این اصطلاح را از سید جواد طباطبایی وام گرفته‌ام که در آثار متعدد خود با اقتباس از یکی از اشعار عطار، در توصیف ایدئولوژی به کار برده است. برای نمونه: طباطبایی سید جواد، مکتب تبریز و مبانی تجدید خواهی، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۸۵، ص ۲۷.

آخرین نمونه آن تغییر تقویم رسمی بر مبنای هجرت پیامبر اسلام(ص) از مکه به مدینه بود. اما غیر از دیکتاتوری ویژگی دیگر دولت پهلوی، وابستگی آن بود. دولت پهلوی هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر نظامی وابستگی نزدیکی به ایالات متحده امریکا داشت. بنابراین پنج مشخصه دولت پهلوی از دیدگاه هالیدی عبارتند از:

۱. دولت سرمایه‌داری است؛

۲. سرمایه‌داری در حال توسعه است؛

۳. دیکتاتوری است؛

۴. شکل دیکتاتوری آن سلطنتی است؛ و

۵. فاقد استقلال و وابسته محسوب می‌شود.^{۱۳}

به طور کلی می‌توان این ارزیابی را از نقطه نظرات هالیدی درباره مسایل ایران پذیرفت که: «وی فرایندهای شکل گرفته در دوران محمدرضا شاه و رضاشاه را در قالب پیوند دولت مقتدر، توسعه از بالا و اقتدارگرایی سیاسی مورد توجه قرار داده است.»^{۱۴}

در بررسی نیروهای مخالف دولت پهلوی، هالیدی بزرگ‌ترین گروه اجتماعی زیر ستم رژیم را مردم فقیر روستایی می‌داند، اما در نواحی شهری سه نیروی اجتماعی عمده را که می‌توانند به‌عنوان شالوده یک اپوزیسیون عمل کنند احصاء می‌کند؛ کارگران، بازاریان و روشنفکران. به اعتقاد هالیدی، کارگران هیچ‌گونه سازمان منسجم پایداری نداشته و دارای ریشه‌هایی نسبتاً جدید بودند. در مقابل، بازار که یک مرکز تجاری سنتی زیر سلطه تجار کوچک و روحانیون بود، یکی از منابع دیرپای مخالف محسوب می‌شد. از سال ۱۳۴۲ به بعد فعالیت‌های رهبران بازار به‌وسیله رژیم محدود شده و اضافه بر آن نقش اقتصادی بازار با ایجاد موسسات مالی دیگر (دولت و بانک‌ها) و شرکت‌های جدید تجاری، کاهش یافت. اما بازار با فضای اجتماعی و ایدئولوژیکی منسجم خود به‌عنوان یک منبع مخالف رژیم باقی ماند.^{۱۵}

در تحلیل سازمان‌های سیاسی مخالف نظام پهلوی هالیدی سه نوع سازمان سیاسی را برحسب پایگاه اجتماعی آنها از هم تفکیک می‌کند. دو گروه برجسته فعال در دوره ۱۹۴۱ یعنی حزب توده و جبهه ملی و گروه‌های چریکی که در سال ۱۹۷۱ شروع به فعالیت کردند؛ در این

میان نیز سه ملیت کرد، عرب، بلوچ و نیز گروه‌های سیاسی همچون حزب دموکرات کردستان ایران در مخالفت با رژیم پهلوی فعالیت می‌کردند.^{۱۶}

مخالفت دانشجویان با رژیم پهلوی امری است که کسی در آن تردید ندارد. جامعه روشن‌فکری و دانشجویی ایران رهبری بسیاری از جنبش‌های سیاسی قرن حاضر را در دست داشت. هالیدی نیز معتقد است که دانشجویان ایرانی، از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲ شمسی) به این سو، پر سر و صداترین و باثبات‌ترین بخش مخالف را در برابر رژیم تشکیل داده‌اند. اولین اقدام مهم دانشجویان بعد از کودتای ۲۸ مرداد در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ اتفاق افتاد که نیروهای نظامی وارد دانشگاه شدند و سه دانشجوی دانشکده فنی توسط آنها کشته شدند. این مخالفت از آن پس تا پیروزی انقلاب در ایران ادامه یافت.

۲. روابط خارجی ایران در دوران پهلوی

براساس دیدگاه‌های هالیدی، از نیمه دهه شصت میلادی رژیم ایران سیاست خارجی را دنبال کرد که هدفش تبدیل ایران به یک قدرت مسلط راهبردی در آسیای غربی بود. این امر نیز به تشویق آمریکا بود؛ چرا که برخلاف ادعاهای شاه سیاست خارجی وی نه سیاست مستقل ملی، بلکه کاملاً متأثر از سیاست‌های آمریکا بود. دولت پهلوی با کمک آمریکا بحران ۱۹۵۳-۱۹۵۱ (دوران ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری مصدق) را پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۵۵ ایران به پیمان بغداد (بعداً سنتو) پیوست.

ایالات متحده آمریکا با فروش تسلیحات نظامی، ایران را در سرکوب مخالفان یاری می‌رساند. اگرچه این کمک‌ها به بهانه نیاز یک کشور که در چارچوب جنگ سرد ضد شوروی بود توجیه می‌شدند، اما روابط ایران و آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ روابط نزدیکی بود و همکاری نظامی دو دولت چندین برابر توسعه یافت. نزدیک‌ترین روابط را ایران با دولت ریچارد نیکسون داشت. در این زمان ایران با حمایت کامل آمریکا به قدرت مسلط منطقه تبدیل شد. در فاصله سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۷۱، میزان فروش اسلحه آمریکایی به ایران بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.^{۱۷} البته آمریکا تنها منبع تهیه تسلیحات نظامی برای دولت ایران نبوده است، از سال ۱۹۶۶ سازمان فروش دفاع

وابسته به وزارت دفاع انگلستان در بالا بردن صدور اسلحه از انگلیس نقش عمده‌ای داشته است. افزایش صدور اسلحه به خصوص به منطقه خلیج فارس، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های صادراتی این کشور را تشکیل داده است. در سال‌های متعاقب ۱۲۰۰ تانک چیفتن و همین‌طور موشک‌های ضد هوایی ری‌پی‌یر (Rapier) به ایران فروخته شد.^{۱۸}

هالیدی ذکر می‌کند که پس از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، امریکا مصمم بود قیمت نفت را ثابت نگه دارد. در حالی که ایران با توجه به نیازی که به درآمدهای نفتی داشت خواهان افزایش قیمت بود. بنابراین تصور اینکه ایران تحت نوعی سلطه استعماری از طرف امریکا بوده است نادرست می‌باشد؛ زیرا ایران زمانی که منافعش از منافع امریکا فاصله می‌گرفت، جای مانور اندکی داشت. بنابراین واقعیت مناسبات ایران و امریکا جایی در میان این دو موضع دارد: یکی لفاظی درباره اینکه ایران کشوری کاملاً مستقل است و می‌تواند در صورت لزوم تحت سلطه آمریکا نباشد؛ و دیگری ادعاهای مخالفان که شاه نوعی عامل واشنگتن بوده است. به نظر هالیدی شاه در عین اینکه مستقل نبود، «عامل» هم نبوده است.^{۱۹}

در مورد روابط ایران و شوروی، هالیدی معتقد است که اتحاد شوروی اغلب به گونه‌ای عمل کرده که احساسات ملی‌گرایانه ایرانی‌ها را علیه خود برانگیخته و ادعای رژیم را که سیاست روسیه تزاری و روسیه بولشویکی از یک پیوستگی برخوردار است، مورد تایید قرار داده است. به‌عنوان نمونه، وی به اقدام شوروی در پایان جنگ جهانی دوم اشاره می‌کند که خواستار امتیاز نفت شمال شده و حزب توده ایران هم از این تقاضا حمایت کرده و به‌طور طبیعی این عمل به برانگیخته شدن احساسات ضد روسی و ضد کمونیستی منجر شد. اما ایران مشتری تجهیزات نظامی روسی نیز بوده است. چنان‌که در سال ۱۹۶۷، ایران ۱۱۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی «غیر حساس» از شوروی خریده و به‌دنبال آن یک پیمان اقتصادی ۲۸۰ میلیون دلاری منعقد شد.^{۲۰}

در مورد سیاست‌های منطقه‌ای ایران در دوران پهلوی، هالیدی اعتقاد دارد از اواسط دهه ۱۹۶۰ نگرانی عمده سیاست خارجی ایران درباره اوضاع و احوال آسیای غربی بوده و ایران سیاست‌های خود را بر دو مبنا توجیه کرده است: اول آنکه، باید از امنیت ملی خود حراست کند؛

و دوم آنکه ایران تنها کشوری است که می‌تواند مسئولیت حفظ ثبات کشورهای موجود را برعهده گیرد. هالیدی سیاست منطقه‌ای رژیم پهلوی را به شدت جاه‌طلبانه و مداخله‌جویانه می‌داند؛ سیاستی که درصدد است نگذارد هیچ جنبش یا کشوری که بتواند موقعیت استراتژیک ایران را تضعیف کند، سر برآورد. وی فعالیت نظامی ایران در خارج از کشور را از واسط دهه ۱۹۶۰ در دو شکل عمده تعریف می‌کند: دخالت مستقیم به‌وسیله تجهیزات نظامی ایران؛ و مداخله غیرمستقیم از طریق یاری دادن - پایگاه‌ها، اسلحه و تجهیزات آموزش - به نیروهای مورد حمایت ایران. نمونه‌های برجسته‌ای که هالیدی ذکر می‌کند از این قرارند:

یمن شمالی؛ که طی جنگ داخلی بین سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان یمن (۷۰ - ۱۹۶۲) ایران به حمایت از سلطنت‌طلبان پرداخت و اسلحه در اختیار آنها گذاشت و تعداد زیادی از آنها را در ایران آموزش داد.

امارات متحده عربی؛ در نوامبر ۱۹۷۱ یک روز پیش از آنکه بریتانیا به هفت امیرنشین امارات متحده عربی استقلال بدهد، سربازان ایرانی سه جزیره را در خلیج فارس تصرف کردند. یکی از آنها ابوموسی به امارت شارجه تعلق داشت که تصرف آن با موافقت امیر آنجا انجام گرفت. دو جزیره دیگر متعلق به امیر راس‌الخیمه بود که با عمل ایرانی‌ها مخالفت کرد.

عمان؛ ایران در سال ۱۹۷۱ به سلطان عمان در جنگ با چریک‌های جبهه ملی کمک کرد. **پاکستان؛** به دنبال جنگ ۱۹۷۱، بین هند و پاکستان، ایران تصریح کرد که با هرگونه تضعیف بیشتر پاکستان، خواه از داخل و خواه از خارج، مخالف است و در سال ۱۹۷۳، زمانی که چریک‌ها در مقیاسی قابل ملاحظه علیه ارتش پاکستان وارد عملیات شدند، ایران ۳۰ بالگرد نفربر چینوک را برای کمک به نیروهای مسلح پاکستان اعزام کرد.

عراق؛ ایران در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۲ به کردهای شمال عراق که مصطفی بارزانی رهبر آنان بود، کمک کرد تا علیه دولت بغداد بجنگند. ایران از طریق مرز مشترک با مناطق کردنشین عراق اسلحه به آن سوی مرز فرستاد. حجم و شدت مداخلات رژیم پهلوی در کشورهای منطقه به میزانی بود که هالیدی را به این ارزیابی می‌رساند: «از بعد از اواسط دهه شصت سابقه مداخله هیچ کشور جهان سوم خارج از مرزهای خود قابل مقایسه با ایران نیست.

کره جنوبی، اندونزی، زئیر، اسرائیل، برزیل و عربستان سعودی، هم به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به حمایت از نیروهای ضد انقلابی و بیرون از مرزهای خود مداخله کرده‌اند اما اقدامات هیچ‌یک به مقیاس اقدامات ایران نبوده است.^{۲۱}

اما رژیم پهلوی روابط حسنه‌ای با دولت اسرائیل داشت. هالیدی معتقد است که روابط نزدیک ایران با اسرائیل از زمانی که در سال ۱۹۵۰ ایران این کشور را به‌صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت، آغاز شد. ولی پس از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و به‌ویژه پس از جنگ ۱۹۷۳، در نگرش ایران تغییری جدی حاصل شد. ایران اسرائیل را به‌علت حفظ ساحل غربی رود اردن و نوار غزه مورد انتقاد قرار داد و حمایت مختصر خود را از هدف فلسطینی‌ها اعلام داشت. هرچند که با ایده یک کشور فلسطینی از ترس اینکه زیر سلطه شوروی قرار گیرد، مخالف بود.^{۲۲}

۳. انقلاب ایران

هالیدی انقلاب ایران را یکی از رخدادهای حماسی دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌داند که متضمن سطح چشمگیری از بسیج سیاسی، بحران در مقیاس بین‌المللی و خشونت سیاسی بوده است. از نظر وی، این انقلاب نشان داد که چگونه اسلام به‌عنوان یک دین می‌تواند تبیین‌گر روند وقایع سیاسی در یک سیاق قرن بیستمی باشد و اساساً بدعت انقلاب ایران بیش از هر چیز نقشی است که مذهب در آن ایفا نموده است. این امر برای نخستین بار در تاریخ مدرن انقلابی به‌وقوع پیوست که در آن ایدئولوژی مسلط، اشکال سازماندهی انقلابیون پیش‌تاز و هدف اعلام شده، همگی به لحاظ ظاهری و درونی مذهبی بودند. همین امر موجب تمایز انقلاب ایران از سایر انقلاب‌های عصر مدرن گردیده است.^{۲۳}

هالیدی انقلاب ایران را یک انقلاب استثنایی در بین کشورهای جهان سوم می‌داند و با اشاره به انقلاباتی که در کشورهای دیگر همچون ویتنام، کامبوج، لائوس، افغانستان، نیکاراگوئه و غیره رخ داد، معتقد است که انقلاب ایران یک استثنا به شمار می‌رفت که در فضای اجتماعی کاملاً متفاوتی صورت گرفت. این فضا بر یک دگرگونی شتابان سرمایه‌داری و یک موقعیت و استقلال سیاسی خاصی پایه داشت. تازگی انقلاب ایران به اساس متناقض آن مربوط است: از یک طرف

رهبری و ایدئولوژی انقلاب، مدرن نبودند و حتی گاه با برخی از جنبه‌های مدرنیته، دشمنی آشکار داشتند که این امر انقلاب مذهبی ایران را در تاریخ انقلاب‌های نوین یگانه می‌کند، و از طرف دیگر، فضای اجتماعی که انقلاب در آن اتفاق افتاد و شیوه پیروزی «مدرن» آن بود که با بسیاری از انقلاب‌های دیگر غیرقابل سنجش است. از همه مهم‌تر این انقلاب منحصرأ در شهرها صورت گرفت؛ اولین نمونه از نوع خود در دنیای سوم، ابزار مبارزه آن؛ یعنی تظاهرات گسترده توده‌ای و اعتصاب‌های عمومی سیاسی که معمولاً خاص کشمکش‌های درونی جوامع پیشرفته سرمایه‌داری هستند. کشوری که در آن انقلاب اتفاق افتاد، با شهرنشینی بیش از ۵۰ درصد جمعیت و درآمد سرانه بیش از ۲۰۰۰ دلار از نظر اجتماعی - اقتصادی به مراتب از روسیه ۱۹۱۷ و چین ۱۹۴۹ پیشرفته‌تر بود. همین ترکیب «مدرن» و «غیرمدرن» است که انقلاب ایران را منحصر به فرد می‌سازد و همین ابعاد متضاد بودند که به انقلاب ایران خصوصیت سیاسی متفاوتی از سایر انقلاب‌های جهان سوم دادند.^{۲۴}

به اعتقاد هالیدی انقلاب ایران محصول اتحاد گسترده گروه‌های اجتماعی بود و از سوی بخش‌های ناراضی خدمات شهری و اجتماعات تجاری و خیل عظیمی از جمعیت فقیر شهری مورد حمایت قرار گرفت. این نیروها توسط یک رهبر کاریزماتیک و یک ایدئولوژی انقلابی علیه رژیم مستبد بسیج سیاسی شدند.^{۲۵} هالیدی می‌گوید: «نقطه شروع جنبش آیت‌الله خمینی (ره) ولایت فقیه از سلفی‌ها الهام نگرفته است، بلکه تحت تأثیر جنبش اصولی شیعه در قرن نوزدهم می‌باشد.»^{۲۶} وی با اشاره به جنگ ایران و عراق اذعان می‌دارد که ایرانیان به سهم خود در طول یک‌ونیم قرن اخیر هیچ ادعای سرزمینی علیه دیگران را با استفاده از زور به پیش نبردند و آخرین باری که ایرانیان به یک کشور خارجی هجوم بردند، به سال ۱۷۳۶ یعنی زمانی که نادرشاه دهلی را تصرف کرد، مربوط می‌شود. بنابراین، ایرانیان سابقه نزدیک به سه قرن عدم تجاوز به دیگران را از خود به جای گذاشته‌اند که دیگر دولت‌های مهم جهان حتی کشورهای حوزه اسکاندیناوی نمی‌توانند مدعی داشتن چنین پیشینه‌ای باشند^{۲۷} و این در حالی است که ایران به دلیل تجربیات تاریخی خود طی یکصد سال گذشته؛ از جمله اشغال توسط کشورهای خارجی در جریان جنگ دوم جهانی و کودتای ۲۸ مرداد، نگران از دخالت بیگانگان است. وی بر این باور است که

بحران‌های منطقه بدون حضور ایران حل نخواهد شد و ایران قدرت غیرقابل جایگزین است.^{۲۸} هالیدی معتقد است که اوضاع اقتصادی ایران به روابط بین‌المللی آن بستگی دارد و تا زمانی که رابطه ایران با ایالات متحده تابع تحریم اقتصادی، مسدود کردن اعتبارات، و جلوگیری از انتقال فناوری باشد، نباید به رشد اقتصادی ایران امیدوار بود.^{۲۹} اما چنان که ذکر کردیم، هالیدی بر این گمان است که تجربیات گذشته ایرانیان تصویری منفی از روابط جهانی بر ذهنیت آنان برجای گذاشته است؛ به‌عنوان نمونه هالیدی به ترجمه لغت Globalization در ایران اشاره می‌کند که علاوه بر جهانی شدن، جهانی‌گری و جهانی‌سازی نیز ترجمه شده است. وی ترجمه‌هایی نظیر جهانی‌گری و جهانی‌سازی را نشانه نگرش منفی ایرانیان و مخالفت آنان با این پدیده می‌داند.^{۳۰}

هالیدی با اشاره به حمایت ایران از جنبش‌های اسلامی در جهان، بر این نظر تاکید دارد که دولت‌ها تنها زمانی که منافع ملی آنها اقتضا کند از ارزش‌های خاص حمایت می‌کنند. وی اضافه می‌کند که روابط ایران با روسیه، هند، ارمنستان، و چین موجب بی‌توجهی عامدانه تهران به بحران‌های چین، کشمیر، قره‌باغ و سینکیانگ شده است. او نتیجه می‌گیرد که دولت‌ها تنها از ایدئولوژی و مذهب، به‌عنوان وسایلی جهت پیشبرد منافع خود استفاده می‌کنند و به‌همین دلیل می‌گویند چیزی به نام روابط بین‌الملل اسلامی وجود ندارد.^{۳۱}

ب. افغانستان

هالیدی به بررسی انقلاب افغانستان در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ می‌پردازد. در این تاریخ با وقوع کودتایی نظامی رژیم محمد داود شاه سرنگون شد. این کودتا تحت رهبری سازمان سیاسی - مارکسیستی و زیرزمینی که اکثریت اعضایش غیرنظامی بودند، انجام گرفت. این سازمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان به سرکردگی نورمحمد تره‌کی بود. رژیم جدید افغانستان سریعاً به انجام اصلاحات ارضی، تساوی حقوق ملیت‌ها، آزادی زنان و حل مساله کوچ‌نشینانی اقدام نمود.^{۳۲} ایالات متحده آمریکا که از این اقدام غافلگیر شده بود، به تبلیغات تهاجمی علیه رژیم جدید افغانستان دست زد. در چارچوب جنگ سرد، آمریکا این موضوع را نشان‌دهنده پیشروی شوروی

می‌دانست و تسلط مارکسیست‌ها بر افغانستان را به معنای شکست در برابر اتحاد جماهیر شوروی بر سر تسلط بر یکی از مناطق پراهمیت جهان تعبیر می‌کرد؛ هرچند هالیدی معتقد است نشانه‌ای در دست نیست که دخالت شوروی در این کودتا را ثابت کند و عمل کمونیست‌های افغانی با چگونگی به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در اروپای شرقی بعد از جنگ تفاوت دارد. شواهد امر حاکی از آن است که حزب کمونیست افغانستان بر سر این دوراهی قرار گرفت که یا به دست دولت سرکوب شود یا قدرت را به دست گیرد، بنابراین تصمیم به کودتا گرفت. دولت کودتا را پس از استقرار، شرق و غرب هر دو به رسمیت شناختند. به عبارت دیگر، جامعه بین‌المللی پذیرفت که دولتی متمایل به شوروی در کابل بر سر کار باشد. آنچه که وضع را دگرگون کرد، دامن گرفتن مخالفت نواحی روستایی با رژیم جدید بود. بخشی از این مخالفت به شیوه خودسرانه حزب کمونیست در پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی‌اش مربوط می‌شد. اما بخش دیگر را پاکستان و چین از خارج برانگیختند. شوروی مایل به دخالت در افغانستان نبود، اما هنگامی که دید رژیم متحدش به کلی در حال سرنگونی است، سرانجام در اواخر سال ۱۹۷۹ تصمیم گرفت که سپاهیان خود را به آن کشور گسیل دارد.^{۳۳}

هالیدی به تکرر قومی و شکاف‌های فرهنگی - مذهبی در افغانستان اشاره می‌کند و معتقد است افغانستان همچون ایتوپی، موزه‌ای است از اقوام مختلف و جامعه‌ای قطعه‌قطعه شده که اکثریت عظیم جمعیت آن به خرده تقسیمات طایفه‌ای و نژادی وفادارند و در اجتماعات دورافتاده روستایی و در پایین‌ترین سطح معیشت هستند.^{۳۴}

افغانستان کشوری ویژه در میان کشورهای جهان سوم است. افغانستان به لحاظ سطح توسعه یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای منطقه محسوب می‌شود. اما چهره غیرعادی دیگر افغانستان از نگاه هالیدی موقعیت جغرافیایی آن است؛ چراکه به روشنی نمی‌توان آن را در هیچ‌یک از تقسیمات سنتی منطقه‌ای آسیا قرار داد. افغانستان به هر سه منطقه اصلی هم‌مرز؛ یعنی آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خاورمیانه مرتبط است، ولی جزو پیوسته هیچ‌یک از این مناطق نیست.^{۳۵}

همان‌طور که ذکر شد، شکاف‌های قومی و مذهبی در افغانستان یکی از عوامل بروز تشقت و

عدم ثبات در آن بوده است. بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان پشتوها هستند که به‌صورت قبیله‌ای سازمان یافته‌اند. گروه دیگر تاجیک‌ها هستند که فارسی‌زبانند و دارای سازمان قبیله‌ای نیستند و اکثریت جمعیت شهرها به خصوص مراکز تجاری را تشکیل می‌دهند. گروه دیگر هزاره‌ای‌ها هستند و سایر گروه‌ها عبارتند از: بلوچ‌ها، ایماق‌ها و تعدادی ترک‌زبان، ازبک، ترکمن و قزلباش. اما همان‌طور که ذکر کردیم، از نظر هالییدی در آستانه انقلاب آوریل ۱۹۷۸، جامعه افغانستان در حالت عقب‌ماندگی وحشتناکی قرار داشت. افغانستان یکی از کشورهای بود که کمتر از هر جای دیگر جهان از تکامل اقتصادی و اجتماعی برخوردار شده بود.^{۳۶}

دوری‌های هالییدی در مورد سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی در افغانستان نیز چندان خوش‌بینانه نیست. او از وضعیت نابسامان آموزش و پرورش در افغانستان که تنها ۵ تا ۱۰ درصد جمعیت کشور باسوادند و همین میزان نیز عمدتاً مردان هستند، سخن می‌گوید. وی وضع بهداشت در افغانستان را نیز اسفبار و تعداد افراد بیمار در این کشور را بسیار زیاد می‌داند، به‌طوری‌که تنها بیش از نیمی از جمعیت کشور دچار بیماری‌های روده‌ای هستند. موقعیت زنان در افغانستان نیز وضع نامطلوبی دارد و از نظر هالییدی زنان دستخوش سخت‌ترین ستم‌ها هستند و تنها ۵/۴ درصد آنان عملاً کار می‌کنند. میزان بیکاری در این کشور نیز بسیار زیاد است.^{۳۷}

مساله قبیله‌گرایی که قبلاً شرح آن رفت را باید به همه این مشکلات افزود. مجموع این مسایل باعث می‌شود تا این نتیجه حاصل آید که چشم‌انداز مثبتی در آینده نزدیک برای توسعه افغانستان متصور نیست و علاوه بر همه اینها، هالییدی بر این باور است که حمله نظامی به افغانستان به طول خواهد انجامید و ترسیم آینده سیاسی این کشور کار دشواری است.^{۳۸}

ج. جزیره‌العرب

تا پیش از قرن بیستم جزیره‌العرب (شامل: عربستان، یمن شمالی- جنوبی، عمان و چند امارت‌نشین حاشیه شرقی و غربی آن) از اهمیت ناچیزی برخوردار بود و رویدادهای قابل ملاحظه‌ای به همراه نداشت. اما امپریالیسم از اوایل قرن بیستم منطقه را تحت نفوذ سیاسی خود درآورد و جزیره‌العرب بکر و دست‌نخورده هم به‌تدریج جذب یک سیستم امپریالیستی گشت و

مواد خام را در سطحی بسیار وسیع تامین نمود. این دگرگونی که هم‌زمان با تحولات درونی بازار جهانی و رشد طبقات حاکمه جزیره‌العرب بود، رشد جنبش انقلابی را نیز به همراه داشت. این جنبش هم‌علیه قدرت‌های امپریالیست و هم‌علیه قدرت‌های طبقات دست‌نشانده امپریالیسم به مبارزه برخاست.^{۳۹}

البته هالیدی اعتقاد دارد که امپریالیسم جهت پیشبرد منافع خود از اختلافات و تضادهایی که قبل از ورود امپریالیسم نیز وجود داشت، بهره‌برداری کرده و آنان را دامن زده است. بدیهی است که مداخلات امپریالیستی و توسعه‌طلبانه کشورهای استعمارگر به ایجاد واکنش‌های مقابله‌ای و مقاومت‌های هویتی منجر می‌شود؛ چنان‌که گرایش شدید ضدامپریالیستی بعد از سال ۱۹۴۵ در چارچوب «ملی‌گرایی عرب» به نحو بارزی در قالب «ناصریسم» و «بعثی» ظاهر شد. در هر دوی این موارد چنان‌که هالیدی تشریح می‌کند، علیه اعمال نفوذ اقتصادی امپریالیسم و زمین‌داران بزرگ و بورژوازی عرب، مخالفت‌هایی صورت گرفت و همین‌طور جهت ایجاد دگرگونی در ممالک عربی برای نیرومند کردن توده‌ها و سازماندهی آنان در به‌دست گرفتن قدرت اقتصادی فعالیت‌هایی انجام پذیرفت. هالیدی بر اهمیت آشنایی به زبان عربی برای فهم منطق تحولات حاکم بر این کشورها تاکید دارد، به این اعتبار که زبان یکی از مسیرهای اصلی منعکس‌کننده تاریخ و فرهنگ است و شرط کافی برای درک سیاست و جامعه در کشورهای خاورمیانه می‌باشد.^{۴۰}

ناصریسم نماد مبارزه ضدامپریالیستی در دنیای عرب محسوب می‌شود. ناصر در مصر قدرت فئودال‌ها را کاهش داد، سرمایه‌های خارجی را بیرون راند و کانال سوئز را ملی کرد، اما در سال ۱۹۶۰ شیوه ضد امپریالیستی ناصر با بحران مواجه شد. سردرگمی‌های ایدئولوژیک و چهره پنهان طبقات آشکارتر گشت. در نتیجه ناصریسم منشعب شد، به این صورت که عوامل غرب‌گرا به جبهه راست گرایش پیدا کردند، در حالی که اقلیت واقعی ضد امپریالیسم به چپ تمایل یافتند. این شکاف با تزلزل در وحدت مصر و روسیه و پیدایش طبقات کارگر و کشاورز مخالف رژیم در مصر و شکست از اسراییل تشدید شد. تحلیل‌های طبقاتی از این دست و برقراری پیوند بین ساختارهای طبقاتی داخلی و امپریالیسم خارجی در کشورهای عربی از دیدگاه‌های چپ‌گرایانه هالیدی ناشی می‌شود. چنان‌که وی می‌گوید: «هیچ نهضت ضدامپریالیستی و رهایی‌بخش تحت

یک حکومت بورژوا و یا خرده بورژوازی نمی‌تواند موفق شود، چراکه این طبقه خود به‌وجود آورنده طبقه دیکتاتوری جدید می‌شود.^{۴۱}

اهمیت دین اسلام در شکل‌دهی به جنبش‌های اجتماعی و پویای سیاسی در خاورمیانه موضوعی است که بر سر آن بین صاحب‌نظران اجماع وجود دارد. هالیدی بر همین مبنا تئوری واقع‌گرایی را برای تبیین پیچیدگی‌های منطقه خاورمیانه ناکارآمد ارزیابی می‌کند؛ چرا که در این تئوری به روابط بین کشورها از منظر حفظ بقای خود و افزایش قدرت توجه می‌شود و در نتیجه مفاهیمی نظیر ایدئولوژی و نظام اعتقادی نادیده گرفته می‌شوند و این در حالی است که هالیدی به این مساله اذعان دارد که اسلام دارای نقش بسیار حساسی در کشورهای عربی است و از آن برای جلوگیری از پیش‌روی افکار سوسیالیستی و کمونیستی استفاده می‌شود. اهمیت مساله تاحدی است که در این کشورها یک بهانه خدانشناسی می‌تواند فعالیت‌های سیاسی انقلابی را به آسانی متلاشی کند.^{۴۲}

در تحلیل ساختار اجتماعی جزیره‌العرب، هالیدی به قشربندی قبیله محور در کشورهای عربی اشاره می‌کند. وی قبیله را بارزترین نهاد اجتماعی این جوامع می‌داند. واحد خویشاوندی که به‌طور طبیعی براساس سنت‌های قدیمی و حال این جوامع به‌عنوان میراث مشترک آبا و اجدادی افراد پایه‌گذاری شده است. رهبر قبیله که شیخ نام دارد، دارای دو وظیفه اصلی است؛ حکم کردن درون قبیله بین گروه‌های متخاصم؛ و رهبری قبیله در مواردی همچون درگیری‌ها با نیروهای متخاصم بیرون قبیله. این بدان معنا نیست که در جوامع شکل‌گرفته بر پایه ساختار قبیلگی زور تنها عامل تنظیم رابطه بین قبایل است، بلکه در ساختار قبیلگی چنین جوامعی نیز قراردادهایی برای تنظیم روابط بین قبایل وجود دارد. روابط بین قبایل دارای ضوابطی است که طبق قراردادهایی زیر نظر رهبران قبایل منعقد می‌شود و طی آن محدودیت‌هایی برای هر قبیله قائل و در چارچوب آن برخوردها زیر نظر گرفته می‌شود. قراردادهایی که به عربی «حلیف» و جمع آن «احلاف» است و متضمن کاهش برخوردها و استحکام و حمایت دیگر قبایل در هنگام بروز دشمن سوم است.^{۴۳}

عربستان سعودی در میان کشورهای جزیره‌العرب تا قبل از سال ۱۹۷۰ نیرومندترین کشور

منطقه محسوب می‌شد. این کشور حدود یک چهارم ذخایر نفتی شناخته شده دنیا را در اختیار دارد. همین موضوع یعنی درآمدهای کلان نفتی و حمایت غرب موجب گشته که سعودی کشوری متهاجم شود و در امور سیاسی سایر کشورهای غربی و خاورمیانه دخالت کند. بعد از قرن‌ها آشوب و اغتشاش، دولتی در مرکز عربستان پایه‌گذاری شد که در یک جریان منحصر به فرد مبدل به کشور حافظ منافع سرمایه‌داری گشت. بعد از قرن هفتم میلادی یعنی پیدایش اسلام در عربستان، این اولین باری بود که نیرویی قادر به برقراری یک چنین حکومت یکپارچه و واحدی در سراسر منطقه می‌شد.^{۴۴}

هالیدی برخلاف متفکرانی که معتقدند قومیت عربی به سبب ناکامی در تحقق وحدت عربی و نیز به سبب تعارض اندیشه قومی با هویت‌های ملی کشورهای مختلف عربی رو به اضمحلال است، به حیات و استمرار قومیت عربی باور دارد.^{۴۵}

در بررسی ساختار سیاسی عربستان سعودی، هالیدی آن را حکومتی انحصارگرا و خشن می‌داند. حکومتی دست‌نشانده که ماهیتش در اعمال فشارهای سیاسی توأم با دیکتاتوری به کمک شیوه‌های ارباب و پیشرفته‌ترین روش‌های شکنجه است. چنین روش‌های سرکوبگرانه ضامن ثبات طبقه حاکم خانواده سعودی است که قدرت را انحصاراً در اختیار دارند. وی بر این موضوع تأکید دارد که در عربستان بیش از هر نقطه دیگر جهان، مذهب برای ارباب و خفقان مورد سوء استفاده قرار گرفته و دولت وهابی از این اصل برای استحکام پایه‌های رژیم خود حداکثر بهره‌برداری را نموده است. او مذهب را یکی از پایه‌های سیاست دولت سعودی می‌داند، تاحدی که این دولت خود را مدافع اسلام می‌داند و کلیه مخالفین سیاسی را دشمن خدا می‌خواند و مورد حمله قرار می‌دهد و با سوءاستفاده از مذهب و البته با استفاده از سیاست خارجی سعودی توانسته است قبایل را زیر سلطه درآورد که مداخله خارجی در آن نقش برجسته‌ای دارد. در زمینه سیاست خارجی باید به نقش ابزارها و وسایل آمریکایی جهت سلطه یافتن بر توده‌های ناآگاه توجه کرد.^{۴۶}

از نظر کشورهای غربی مهم‌ترین امتیاز عربستان و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه منابع نفتی آنان است. مساله ارتباط نفت و استعمار موضوعی است که بارها مورد بحث قرار گرفته است.

هالیدی معتقد است بسیاری از مداخلات کشورهای غربی در خاورمیانه را باید در این چارچوب یعنی امکان استفاده از منبع انرژی با نازل‌ترین هزینه ممکن ارزیابی کرد. چنان‌که بعد از آنکه در سال ۱۹۱۳ نیروی دریایی بریتانیا به فرماندهی وینستون چرچیل دستور جایگزینی نفت را به‌جای ذغال‌سنگ به‌عنوان سوخت صادر کرد، دولت بریتانیا با زور مستعمرات خلیج فارس را ایجاد کرد و ضمن قراردادی مبنی بر عدم مجاز بودن حق اکتشاف به شرکت‌های غیرانگلیسی قرار شد که بدون رضایت قبلی دولت بریتانیا تصمیمی گرفته نشود، پیمان‌نامه‌های امتیازات قضایی در این مورد در سال ۱۹۱۳ به‌وسیله کویت، در سال ۱۹۱۴ به‌وسیله بحرین و در سال ۱۹۲۰ توسط عمان امضاء شد. هنگامی که جنگ جهانی اول قدرت‌های سرمایه‌داری در خاورمیانه را در یک صف قرار داد، مسأله نفت باعث تضاد بین امپریالیست‌ها شد. بر همین مبنا هالیدی مؤلفه ضروری برای اصلاح دستگاه‌های سیاسی کشورهای عربی را نه اعمال الگوهای دموکراتیک پارلمانی، بلکه ایجاد شفافیت سیاسی در مورد نحوه مصرف درآمدهای نفتی میدانند.^{۴۷}

در بحرین انگلیسی‌ها تحت فشار قرار گرفتند تا به شرکت‌های امریکایی اجازه عملیات داده شود. تضاد منافع بین کشورهای قدرتمند همواره موجب ناامنی و تنش در کشورهای منطقه می‌شد؛ زیرا کشورهای استعمارگر می‌کوشیدند تا نیروهای تامین‌کننده منافع خود را با مداخله در کشورهای منطقه از طریق اعمال نفوذ، کودتا و ... بر سریر قدرت قرار دهند. از طرف دیگر، رقبای این کشورها نیز به همین نوع مداخلات متشبث می‌شدند.

درآمدهای نفتی به دلیل توزیع نامتناسب آن، در داخل کشورهای نفت‌خیز به گسترش نابرابری و ایجاد طبقات «نوکیسه» جدید منتهی شد و همچنین باعث اختلافات طبقاتی در میان کشورها گشت. در میان کشورهای استعمارگر، انگلستان دارای بیشترین سابقه استعمار در خاورمیانه است. تسلط انگلیس بر آب‌ها و سواحل خلیج فارس بیش از ۱۵۰ سال به‌طول انجامید. از اوایل قرن نوزدهم تا عقب‌نشینی نسبی در سال ۱۹۷۱، بریتانیا علاوه بر دخالت در سیاست کشورهای مختلف عملاً کنترل ده کشور کوچک ساحلی را در دست داشت شامل: کویت، بحرین، گروهی از جزایر دور از خلیج فارس، شبه جزیره قطر و هفت شیخ‌نشین جنوبی که بریتانیا آنها را دولت‌های تحت‌الحمایه نامیده بود.^{۴۸}

هالیدی اعتقاد دارد تاریخ خاورمیانه را نمی‌توانیم درک کنیم، مگر آنکه آن را در قالب دو جریان بررسی نماییم: اول توسعه استثمار سرمایه‌داری که از مراکز قدرت اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن به دیگر نقاط دنیا سرازیر شده و دیگری، عکس‌العمل‌ها و واکنش‌هایی که در مقابل حصول این توسعه در قالب جنبش‌های ضد امپریالیستی و ملی‌گرایانه جلوه‌گر شده است. وی معتقد است، دین در جنبش‌های ملی‌گرایانه خاورمیانه حضور چشمگیری دارد و این موضوع حتی لائیک‌ترین کشورهای منطقه از جمله ترکیه را هم در بر می‌گیرد و البته علاوه بر بازتولید دین در عرصه پیکار فرهنگی به منظور احیاء سنت‌های قومی باید از ایدئولوژیک شدن دین نیز در خاورمیانه یاد کرد که سبب تقویت اسلام سیاسی در منطقه شده است.^{۴۹}

به نظر هالیدی، امپریالیسم در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم دگرگونی‌های مهمی پیدا کرد. این تحولات در شکل سیاسی خود به صورت مستعمره‌زدایی ارایه شد. بدین معنا که قدرت‌ها درون کشورهای مستعمره‌ای از امپریالیسم تحویل حکمرانان دست‌نشانده بومی شد و امپریالیسم به پشت صحنه نقل مکان کرد. در این گونه ممالک، سیستم اقتصادی همراه با توسعه سرمایه‌داری پیاده شد که طی آن به‌وجود آمدن بازارهای داخلی، توسعه کارخانه‌های صنعتی، تشویق سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و گسترش نفوذ امپریالیسم به‌وسیله کمک‌های خارجی و سرمایه‌های خصوصی بود. در چنین سیستمی، عمال بومی با داشتن مشاغل حساس سیاسی و سرمایه‌داران بزرگ خصوصی هر دو به‌عنوان عاملی در این سیستم توسعه به حساب می‌آمدند. بنابراین در حالی که امپریالیسم خود حضور ظاهری ندارد، با همان روابط اولیه در پشت صحنه با در دست داشتن نقش اصلی باقی است. هالیدی یمن جنوبی را نمونه بارز استعمارزدایی انقلابی ذکر می‌کند که از قید استعمار مستقیم رها شد.^{۵۰}

البته باید توجه داشته باشیم این تغییر شیوه از مستقیم به غیرمستقیم در حالت کلی ماهیت نفوذ امپریالیسم را تضعیف نمی‌کند. امپریالیسم در کشورهای عقب‌مانده منافع خود را در سایه توسعه اقتصادی تضمین می‌کند. این ممالک احتیاج به مواد اولیه داشته و امپریالیسم نبض اقتصادی آنها را با تبدیل آنها به یک بازار واردکننده در دست می‌گیرد.^{۵۱}

اما مساله دولت اسرائیل و نقش آن در منطقه نیز موضوعی بسیار مهم است. در نظر هالیدی

صهیونیسم هرگز به‌طور ساده یک سگ نگهبان امپریالیسم نبوده، بلکه در نوع خود یک شکل مستقل استعماری بوده و همیشه در جهت منافع خود قدم بر می‌داشته و در عین حال شریک و متحد امپریالیسم بوده است. از اوایل سال ۱۹۵۰، اسرائیل توسط امپریالیسم آمریکا به‌صورت حافظ منافع غرب در خاورمیانه در آمد.^{۵۲}

غیر از کشورهای غربی و اسرائیل، کشورهای کمونیستی نیز در منطقه جزیره‌العرب نقش ویژه‌ای داشته‌اند. نزدیک شدن به شدول شبه جزیره جزء سیاست خارجی شوروی و چین بود، به‌خصوص شوروی دارای آن‌چنان قدرت نظامی و اقتصادی بود که اهمیت خاصی در منطقه از نظر رقابت با غرب داشت. در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸، شوروی کمک‌های حیاتی به جمهوری یمن شمالی نمود. از رژیم بعث عراق نیز پشتیبانی نمود و با کشورهای کویت و بحرین روابطی برقرار کرد. از نظر هالییدی، سیاست شوروی در مواجهه با جنبش‌های انقلابی متناقض بوده‌است؛ زیرا در حالی که به چریک‌های عمان و یمن جنوبی کمک می‌کرد، کشورهایی را که این چریک‌ها با آن درگیر جنگ بودند به رسمیت می‌شناخت.^{۵۳} استراتژی امپریالیسم برای انهدام انقلاب و تشویق تولید سرمایه‌داری در سطوح مختلفی پیاده می‌شد. این راهبرد خود واکنشی برای جلوگیری از تهدید جنبش‌های انقلابی در سراسر دنیا در جهت منافع امپریالیسم بود. در درون منطقه شبه جزیره عربستان این راهبرد دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد: اول ضد حمله به نقطه حساس قدرت جنبش‌های انقلابی مانند ظفار و جمهوری خلق یمن به امید عقیم‌سازی جنبش‌های انقلابی و آنگاه نابود کردن آنها؛ و دوم ایجاد ثبات ضدانقلابی در دولت‌های سرمایه‌داری موجود با ایجاد سیستم‌های فشار و وسایل پیشرفته شکنجه و نیروی نظامی و با تغییرات سیاسی که ضامن توسعه پایگاه اجتماعی برای رژیم‌های حاکم بر آن کشورها باشد.^{۵۴}

هالییدی بر این باور است که اگرچه بعضی از شرایط بومی تلاش‌های انقلابی را در شبه‌جزیره عربستان ایجاد می‌کند، اما یک مساله قطعی است و آن ادامه دخالت امپریالیسم در شبه‌جزیره عربستان و حمایت از حکومت‌های دیکتاتور بومی در آنجاست و تا زمانی که خلق‌های این مناطق یکی نشده و به‌وسیله سازمان‌های انقلابی رهبری نشوند و برای آزادی خود قیام نکنند، این وضعیت تداوم دارد. دلیل شکست قیام‌های خلقی در قرن اخیر آن بود که آنان کشوری فئودالی

داشتند که چهره قبایلی و بورژوازی داشت. رهبران این قیام‌ها به خلق‌ها خیانت کردند و مبارزات را در مسیر نادرست که همسو با منافع امپریالیست‌ها و مرتجعین بود، هدایت کردند.^{۵۵}

نتیجه‌گیری

دانش گسترده هالیدی و تسلط او بر واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاورمیانه و همین‌طور اشراف وی بر نظریه‌های روابط بین‌الملل به او موقعیتی استثنایی بخشید. همین وسعت دانش به وی این امکان را داد که بین کشورهای مختلف خاورمیانه و حتی بین کشورهای مختلف عربی تمایز قائل شده و با استناد به داده‌های تاریخی هر کدام به تحلیل ساختارهای اجتماعی و اقتصادی آنها بپردازد. هالیدی را می‌توان متفکری مدرن با رویکرد انتقادی و چپ‌گرایانه دانست. هر چند دیدگاه‌های هالیدی چپ‌گرایانه است و به‌خصوص به نقش منفی امپریالیسم در این جوامع توجه می‌کند، اما از نوع مارکسیسم - لنیسم رایج نیست؛ یعنی به جبرگرایی تاریخی اعتقاد ندارد و پویای درونی این جوامع را نیز مدنظر دارد. از سویی دیگر، با تسامح می‌توان هالیدی را محافظه‌کار دانست؛ به این معنی که او طرفدار حفظ و تثبیت نظم موجود در حوزه روابط بین‌الملل جهت تداوم هژمونی و تضمین منافع غرب است و در مورد دیدگاه‌های او در مورد خاورمیانه نیز در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت هالیدی ساختارهای اجتماعی قبیلگی و سنت‌های بدوی، تداوم شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری، دولت‌های سرکوبگر و غیردموکراتیک و مداخلات کشورهای امپریالیستی که جهت تامین منافع خود گاه همراه با حمایت از ارتجاعی‌ترین نیروهای منطقه بوده است را مهم‌ترین موانع توسعه در خاورمیانه می‌داند، اما به هیچ وجه این مؤلفه‌ها را در تمام کشورهای خاورمیانه یک شکل نمی‌داند و در مورد هر کشور موشکافانه به پژوهش روی می‌آورد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. حمید احمدی، «مرگ شرق‌شناسی»، نشریه مهرنامه، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۹، ص ۲۴.
2. Fred Halliday, "The Middle East in International Relation: Power, Politics and Ideology," Cambridge: Cambridge University Press, 2005.
۳. فرد هالیدی، *مزدوران انگلیسی*، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۸، ص ۲۸.
۴. حمید احمدی، پیشین، ص ۲۵.
۵. فرد هالیدی، پیشین، ص ۳۱.
6. Fred Halliday, op.cit., p.103.
۷. فرد هالیدی، پیشین، ص ۳۷.
۸. همان، صص ۴۳ - ۴۲.
۹. فرد هالیدی، «ایران و غرب»، ترجمه غلام‌حسین میرزا صالح، نشریه راه نو، شماره ۱۱، ۱۳۷۷، ص ۱۴.
۱۰. فرد هالیدی، *مزدوران انگلیسی*، پیشین، ص ۴۹.
۱۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران: *انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۰.
۱۲. فرد هالیدی، *ایران دیکتاتوری و توسعه*، ترجمه علی طلوع و محسن یلفانی، تهران: انتشارات علم، ۱۳۵۸، ص ۵۷.
۱۳. فرد هالیدی، *مزدوران انگلیسی*، پیشین، صص ۵۰ - ۴۹.
۱۴. ابراهیم متقی، «ایران در نگاه هالیدی»، نشریه مهرنامه، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۹، ص ۲۹.
۱۵. فرد هالیدی، *مزدوران انگلیسی*، پیشین، ص ۲۰۶.
۱۶. همان، ص ۲۱۱.
۱۷. همان، صص ۲۴۱ - ۲۴۰.
۱۸. همان، ص ۸.
۱۹. همان، ص ۲۴۲.
۲۰. فرد هالیدی، «فرد هالیدی و جیمز روبین از خاورمیانه می‌گویند»، ترجمه ف. فرهمندفر، نشریه ترجمان سیاسی، شماره ۴۷، آبان ۱۳۸۰، صص ۱۷ - ۱۶.
۲۱. فرد هالیدی، *مزدوران انگلیسی*، پیشین، ص ۲۵۹.
۲۲. همان، ص ۲۶۵.
۲۳. جعفر سیدزاده، «انقلاب ایران از نگاه فرد هالیدی»، *روزنامه خراسان*، ۱۳۸۴/۱۱/۱۷، صص ۱۱ - ۱۰.
۲۴. فرد هالیدی، *تکوین دومین جنگ سرد جهانی*، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، صص ۱۳۹ - ۱۳۸.
۲۵. جعفر سیدزاده، پیشین، ص ۱۶.
۲۶. فرد هالیدی، «ایران قدرت بدون جایگزین»، *اعتماد*، آذر ۱۳۸۴، صص ۱۲ - ۱۱.

۲۷. فرد هالیدی، «سال‌های بحرانی خاورمیانه»، شهروند/امروز، ۱۳۸۶/۱۰/۲، ص ۵۶ - ۵۵.
۲۸. فرد هالیدی، «ایران قدرت بدون جایگزین»، پیشین، ص ۹.
۲۹. فرد هالیدی، «ایران و غرب»، پیشین، ص ۱۵.
30. Fred Halliday, op.cit., p.105.
31. Ibid., p. 220.
۳۲. فرد هالیدی، *انقلاب در افغانستان*، ترجمه ف. اسعد، تهران: انتشارات نیاز، بی تا، ص ۶
۳۳. فرد هالیدی، *تکوین دومین جنگ سرد جهانی*، پیشین، ص ۲۲۴ - ۲۲۳.
۳۴. فرد هالیدی، *انقلاب در افغانستان*، پیشین، ص ۹ - ۸.
۳۵. فرد هالیدی، «فرد هالیدی و جیمز روبین از خاورمیانه می‌گویند»، پیشین، ص ۳۶.
۳۶. همان، ص ۶.
۳۷. همان، ص ۶۲.
۳۸. همان، ص ۳۷.
۳۹. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، ترجمه بهرام افراسیابی، تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۶۰، ص ۲۰.
40. Fred Halliday, op.cit., p. 3.
۴۱. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۲۶ - ۲۵.
42. Fred Halliday, op.cit., p. 25.
۴۳. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۳۶.
44. Fred Halliday, "Britain's first Muslims: Portrait of an Arab Community," Ib Tarvuis, 1996.
45. Fred Halliday, "Nation and Religion in the Middle East," London: Saqibooks, 2000.
۴۶. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۵۵.
۴۷. هالیدی، پیشین، ۱۳۸۰، ص ۱۷ - ۱۶.
۴۸. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۲۵۸.
49. Fred Halliday, "The Middle East in International Relation: Power, Politics and Ideology," op.cit., p. 25.
50. Fred Holiday, "Revolution and Foreign Policy," The Case of South, 1990.
۵۱. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۳۰۰.
۵۲. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۳۰۳.
53. Fred Holiday, "Revolution and Foreign Policy," op.cit., p. 305.
۵۴. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۳۰۶.
۵۵. فرد هالیدی، *عربستان بدون سلاطین*، پیشین، ص ۳۰۷.